

**دانشگاه آزاد اسلامي واحد ابهر**

**موضوع :**

**بررسي رابطه بين شيوه هاي فرزند پروري مادران با انگيزش پيشرفت دانش آموزان سال سوم دبيرستان**

**استاد مربوطه :**

**تهيه كننده:**



**فصل اول**

**انگيزش**

**چكيده**:

به منظور بررسي رابطه بين شيوه هاي فرزندپروري مادران با انگيزش پيشرفت فرزندان آنها دربين دانش آموزان سال سوم دبيرستانهاي دخترانه و پسرانه شهر اردبيل نمونه اي با حجم 200 نفر انتخاب شوند. (50 نفر پسر، 50 نفر دختر، 100 نفر مادران آنها)

سپس پرسش نامه شيوه هاي فرزند پروري بر مبناي الگوي بامريند روي مادران و پرسش نامه انگيزش پيشرفت هرمنس روي فرزندان آنها اجرا گرديد.

پس از جمع آوري اطلاعات و تجزيه و تحليل آنها توسط نرم افزار كامپيوتريSPSS نتايج نشان داد كه مادراني كه شيوه تربيتي آنها دموكراتيك و آزادگذاري است انگيزش پيشرفت فرزندان آنها بيشتر است.

در اين تحقيق از نظر انگيزش پيشرفت تفاوت معني داري بين دو جنس مشاهده نشد.

**مقدمه**

آدمي موجودي شگفت انگيز است. مي تواند رويدادها را ادراك كند، به قضاوت هاي پيچيده دست بزند، اطلاعات را به خاطر آورد، مسائل را حل كند و نقشه ها را عملي سازد. اين ماشين پيچيده ممكن است براي مقاصد مختلف به كار افتد؟ مثلا" نقشه جنگ را طرح كند يا به اكتشافات فضايي پردازد انسان ديگر را تحقير كند يا بيماري را نوازش كند و بالاخره خواهان محبوبيت، برتري جويييا دوستي باشد. اينكه آدمي استعدادهاي خود را صرف چه هدفهايي خواهد كرد منوط به انگيزش او است، يعني به نوعي اميال، آرزوها، خواسته ها، نيازها، هوسها، گرسنگي ها، عشقها، تفريحها و ترسهاي او بستگي دارد. (براهني، 1366 )

يكي از هدفهاي روان شناسي به عنوان يك علم، تبيين رفتار است. از اين رو هر موضوعي كه در اين مورد به ما كمك كند بايد مورد توجه قرار گيرد. تبيين رفتار يعني اينكه چرا رفتار اتفاق مي افتد. روانشناسي انگيزش بخشي از پاسخ به اين چرا را ارائه مي دهد. چرا يك موش به جستجوي غذا مي پردازد؟ چرا يك دانشجوي دانشكده سخت تلاش مي كند تا مهندس شود؟ در حالي كه آن ديگري يا كمتر كار مي كند يا كاري انجام نمي دهد؟ جواب سؤال اول اين است كه موش گرسنه است، لكن پاسخ سؤال دوم چندان روشن نيست زيرا انگيزش هر دانشجو به عوامل متعدد بستگي دارد. (شكركن ، 1373)

هدف روانشناسي انگيزش، يافتن علل رفتارهاي ساده و پيچيده است. در حقيقت علم انگيزش در جستجوي علت همه رفتارها است و در نتيجه روانسناسي را در تبيين رفتار ياري مي دهد.

در طول قرنها عده زيادي از متفكران اجتماعي و فلاسفه پيرامون طبيعت انسان به بحث پرداخته اند و در اين بين مطالب نظري خاصي پيرامون انگيزش بيان داشته اند. مثلا" در قرن يازدهم توماس هابز فيلسوف انگليسي معتقد بود كه انسان ذاتا" خودخواه، مخرب و سفاك است و نتيجه گرفت انسانها براي جلوگيري از هرج و مرج بايد خود تسليم قدرت سلطان خودكامه بنمايند.

بعد از هابز، جان لاك انگليسي كه از طرفداران حكومت پارلماني بود ادعا كرد كه انسان ذاتا" صلح جو، پاك طينت و سرشار از حس همكاري است. (به نقل از غفوري ، 1376)

قبل از اينكه به بيان نظريه هاي انگيزش بپردازيم لازم است كه ابتدا تعاريفي از انگيزش عنوان گردد.

تعريف انگيزش :

گيج وبرلاينر انگيزش را به عنوان نيروي محرك فعاليت هاي انسان و عامل جهت دهنده رفتار انسان تعريف كرده اند. آنها انگيزش را به موتور و فرمان اتومبيل تشبه كرده اند در اين مقايسه انگيزش به عنوان نيرو و جهت دهنده تلقي مي شود. (طهوريان و همكاران ، 1374)

 اتكنيسون و همكاران انگيزش را به عنوان عامل نيرو و جهت دهنده رفتار تلقي مي كنند. (براهني ، 1371)

اكثر روانسناسان مفهوم انگيزش را به عواملي محدود مي سازند كه به رفتار نيرو مي بخشد و به آن جهت مي دهد يك جاندار انگيخته در مقايسه با يك جاندار ناانگيخته با نيرو و كارايي بيشتري در يك فعاليت درگير مي شود. انگيزش علاوه بر نيرو بخشيدن به جاندار معموالا" به رفتار جهت مي دهد بدين صورت كه مثلا" شخص گرسنه براي جستجوي غذا و خوردن آن برانگيخته مي شود.

بولز مفهوم انگيزش را مفهومي بحث انگيز مي داند چرا كه بعضي از روانشناسان احساس مي كنند كه فقط جنبه هاي نيرويابي رفتار را بايد به حساب انگيزش گذاشت و مكانيزم هاي ديگر(يادگيري و شناخت) مسئول جهت دادن به رفتار هستند. از طرف ديگر بعضي روانشناسان مفهوم انگيزش را غير قابل استفاده مي دانند. ( شكركن ، 1373)

نظريه هاي متعددي در مورد انگيرش بيان شده است كه در اينجا اهم آنها را به ترتيب تاريخي توضيح مي دهيم.

نظريه شناخت گرايي : اصطلاح انگيزش تا آغاز قرن بيستم بكار نمي رفت. طي صدها سال عقيده فيلسوفان بر اين بود كه آدمي موجودي هوشمند است كه آزادانه اهداف خود را انتخاب مي كند و درباره راه و رسم زندگي خود تصميم مي گيرد. عقل بود آنچه را كه آدمي مي بايست انجام دهد مشخص مي ساخت. انسان آزاد و صاحب اختيار بود و خوب و بد و انتخاب بستگي به آموزش وهوش او داشت. فرض بر اين بود كه اگر كسي بداند كدام انتخاب خوب است خود به خود آن را برمي گزيند. چنين تصويري از وجود آدمي فردگرايي ناميده مي شود. (باقري ، 1373)

در اين نظريه مفهوم اراده نقش محكمي دارد و اراده را مثل تفكر و احساس يكي از نيروهاي ذهن مي دانستند و معتقد بودند چون انسان قادر به كنترل اراده خويش است پس بايد مسئول اعمال خود باشد، نه تحت نيروهاي خارج از خود باشد بلكه برعكس براي تحقق بخشيدن به خواسته هاي خود مي تواند جهان را دگرگون كند. (براهني ، 1366)

اما بتدريج مفهوم اراده مورد اعتراض واقع شد. گاهي اوقات آدمي از انگيزه هايي كه اساس رفتار او هستند اطلاع ندارد به همين جهت نيز انگيزه ها را بايد چيزي جدا از فرايندهاي شناخت و تفكر دانست.

اكثر روانشناسان معتقدند كه گرچه نظريه اي شناختي تحليل ارزنده اي از فرايند تصميم گيري بدست داده اما متغييرهاي انگيزشي را از نظر دور داشته است.

با اين حال اكثر روانشناسان در تبيين انگيزش به نظريه شناختي سخت معتقد هستند از جمله جورج كلي مفهوم انگيزش را به كلي بي فايده مي داند به نظر وي رفتار چيزي نيست كه محتاج به انگيخته شدن باشد. بلكه رفتار دائما" فعال است ومساله اصلي، انتخاب رفتار بخصوص از ميان رفتارهاي ممكن است. ( گردون ، 1996 )

از متفكران قرون وسطي سنت توماس اكواينيس و از متفكران اخير دكارت، هابز، اسپنيوزا از طرفداران اين نظريه بودند.

نظريه لذت گرايي : همراه با بحث هاي فلسفي درباره خود و اراده آدمي، اين نظريه نيز به ميان آمد كه آدمي موجودي است در جستجوي لذت و دوري از درد. اين نظريه توسط توماس هابز در قرن هفدهم عنوان گرديد كوششي است براي تبيين علت رفتار و نيايد آن را با مكتب اخلاقي لذت گرايي اشتباه گرفت. روانشناسان نظريه لذت گرايي را مردود دانسته اند. آنان از اين لحاظ لذت گرايي را قبول ندارند كه اين نظريه بر معرفت خصوصي شخص از تجارب خويش متكي است. ما درباره احساس لذت دروني كه به شخص ديگري دست داده است چه مي دانيم؟ بايد گفت كه آنچه به كام يكي شهد است براي ديگري زهر مي نمايد. از طرف ديگر چون لذت گرايي به بحث تسلطي مي انجامد مردود شناخته شده است. با وجود آن اخيرا" روانشناساني از قبيل پل. ت. يانگ و ديويدس مك كلند نظريه لذت گرايي پيچيده اي را به ميان كشيده اند با اين تفاوت كه مبناي كار اين دانشمندان گزارش كار خصوصي افراد درباره لذت و درد نيست بلكه گرايش و گريز را به طور عيني اندازه گيري مي كنند اين روانشناسان نظريه لذت گرايي آزمايش را پرورش مي دهند. (Borich , Tombary ، 1995)

مك كلند در نظريه لذت گرايي خود مدل برانگيختگي عاطفي را پيش كشيده است منظور او اين است كه پاره اي از محركهاي محيطي به صورت فطري لذت يا درد را برمي انگيزند و در جانداران تمايلي به گرايش يا گريز از اين محركها به عنوان هدف وجود دارد. ميزان هيجان لذت بخشي يا دردناكي كه به جاندار دست مي دهد تابع سطح انطباق قبلي اوست. مثلا" در شرايط عادي صداي بلند آدم را ناراحت مي كند ولي پس از چند ساعت توقف در فرودگاه هواپيماهاي جت، سروصدا و كوچكترين ناراحتي را ايجاد نمي كند. اگر شدت محرك از سطح انطباق جاندار كمي بالاتر يا پايين تر برود احساس لذت دست مي دهد ولي اگر به نحو بارزي تغيير كند موجب ناراحتي مي شود. (براهني ، 1366)

مك كلند انگيزش را مشتمل بر انتظارات آموخته شده اي در مورد هدفها مي دادند، انتظار اينكه هدف بخصوص واكنش هيجاني مطبوع يا نامطبوعي ايجاد خواهد كرد. جاندار در گذشته هدفهايي را كه مطبوع يافته به دنبال آنها مي رود و از نزديك شدن به هدفهايي كه در گذشته درد و ناراحتي ايجاد كرده اند پرهيز مي كند به اين ترتيب مك كلند تمام انگيزه ها را آموخته شده تلقي مي كند. برانگيختگي عاطفه فطري است ولي انتظارات شخص آموخته شده هستند. (باقري،1373)

اين نظريه در آثار فيلسوفان باستان نيز منعكس است ولي در قرن هجدهم و نوزدهم به اوج خود رسيد و هر چند كه به تدريج از رواج افتاد با اين حال در سالهاي اخير بار ديگر نضج گرفته است.